



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸/ مهر/ ۱۳۹۸

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱ صفر ۱۴۴۱

موضوع جزئی: تقسیم سوم واجب: موقت و غیر موقت - تبعیة القضاء للاداء - در فرض اثبات

قضاء با دلیل دیگر - اشکالات صاحب منتهی الاصول به محقق نایینی

جلسه: ۷

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که آیا قضاء تابع اداء است یا خیر؟ گفتیم این تبعیت نسبت به خود امر به واجب موقت وجود ندارد، یعنی «اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل» که نماز را مقید به وقت خاصی می‌کند نمی‌تواند اثبات وجوب قضاء بعد الوقت را کند. پس به حسب خود دلیل واجب موقت، قضاء تابع اداء نیست. اما اگر دلیل دیگری بر وجوب قضاء قائم شد، مثل «اقض ما فات» آیا این دلیل کاشف از این است که قضاء تابع اداء است یا خیر، بلکه یک امر مستقلاً محسوب می‌شود و اصلاً تبعیتی در کار نیست؟ این اصل موضوع بحث طی دو سه جلسه اخیر بود.

محقق نایینی تلاش وافری به خرج داد تا اثبات کند در این مرحله نیز قضاء تابع اداء نیست. ایشان سه احتمال به حسب مقام ثبوت نسبت به این دلیل جدید و کاشفیت آن نسبت به امر واجب موقت بیان کرد. دو احتمال را رد کردند و تنها یک احتمال را باقی گذاشتند و آن احتمال این بود که «اقض ما فات» در واقع یک امر مستقل است و هیچ کاشفیت و نظارتی نسبت به خود امر به واجب موقت ندارد. یعنی قضاء، حتی در این فرض هم تابع اداء نیست. وقتی می‌گوییم امر مستقل است معنایش این است که تبعیتی در کار نیست، بلکه این خودش آمده یک تکلیفی را در خارج از وقت برای مکلف اثبات کرده است، مثل خود دلیلی که آن واجب موقت را اثبات کرده است، این دلیل نیز آمده تکلیف دیگری را در خارج از وقت برای مکلف ثابت کرده است.

اشکال صاحب منتهی الاصول به محقق نایینی

ما در مرحله اول قبول کردیم که قضاء تابع اداء نیست یعنی در مورد خود دلیلی که واجب موقت را اثبات می‌کند گفتیم: بله واقعا آن امر اثبات وجوب قضاء خارج از وقت را نمی‌کند اما در این مرحله چه؟ آیا سخن محقق نایینی تمام است یا خیر؟ یعنی این دلیل «اقض ما فات» هیچ ارتباطی به دلیل واجب موقت ندارد؟ آیا به طور کلی می‌توانیم قضاء را تابع اداء ندانیم؟ اینجا بعضی از بزرگان به محقق نایینی اشکال کردند. اشکالشان هم متوجه مقام ثبوت است و هم متوجه مقام اثبات، یعنی هم به آن احتمالات سه گانه محقق نایینی اشکال کردند و هم به ادله‌ای که برای اثبات احتمال سوم و نفی احتمال اول و دوم اقامه کردند.

اشکال به محقق نایینی در مورد مقام ثبوت

اشکال ایشان در مورد مقام ثبوت این است که اساساً اینجا دو احتمال بیشتر متصور نیست. اینکه محقق نایینی به حسب مقام ثبوت گفته است ما سه احتمال می‌توانیم در نظر بگیریم اشتباه است. دو احتمال بیشتر قابل تصور نیست که عبارتند از احتمال اول و سوم و احتمال دوم اصلاً قابل قبول نیست زیرا احتمال دوم در واقع تقید به وقت را منحصر کرده است به حال اختیار و گفته در حال

اختیار این واجب را در این وقت انجام بده اما در غیر حال اختیار دیگر وقت، قیدیت ندارد. یعنی مکلف می‌تواند واجب را انجام دهد و مثال زدند به نماز قصر و اتمام. محقق نایینی تنظیر کرد به مسئله قصر و اتمام در مورد حاضر و مسافر و فرمودند: همانطور که امر به نماز در مورد حاضر در وطن چهار رکعتی است و امر به نماز در مورد مسافر، تکلیف به نماز دو رکعتی را ثابت می‌کند و یکی مختص حال سفر و دیگری مختص حال حضر است، اینجا نیز همینطور است. اینجا نیز کانه نماز ظهر واجب است برای حال اختیار بین زوال تا مغرب. شخصی که مختار است و می‌تواند نماز ظهر را بین ظهر و مغرب بخواند. اما اگر کسی مختار نبود و نتوانست می‌تواند آن را خارج از وقت بخواند.

مشکل مهم این احتمال این است که لازمه‌اش آن است انسان بتواند اختیاراً نماز ظهر را در این فاصله ترک کند و بگوید: من الان نماز ظهر را نمی‌خوانم و بعداً در شب می‌خوانم. این مطلبی است که هیچ کس به آن ملتزم نمی‌شود. به عبارت دیگر اگر ما احتمال دوم را قبول کنیم و بگوییم تقید به قید وقت در واقع امر به واجب موقت را مختص به حال اختیار می‌کند و در غیر حال اختیار این وقت دیگر قیدیت ندارد. هدف چیست؟ در احتمال دوم هدف این است که دو امر نشود بلکه یک امر و یک مطلوب باشد و تبعیت ثابت شود. نتیجه احتمال اول و دوم تبعیت قضاء از اداء است و نتیجه احتمال سوم عدم تبعیت است. زیرا وقتی سخن از استقلال به میان می‌آید یعنی این تابع آن نیست.

پس احتمال دوم تالی فاسدی دارد که نمی‌توان به آن ملتزم شد، اینکه بگوییم واجبات موقته فقط مربوط به حال اختیار می‌باشند یعنی شخص در حال اختیار این نماز را در این فاصله بخواند و اگر مختار نبود یا شرایطی برایش پیش بیاید می‌تواند بعداً بخواند، صحیح نیست و ما یقین داریم در مسئله نماز اینچنین نیست و هیچ شخصی ملتزم نشده است که نماز ظهر را در این فاصله به شرط اختیار باید بخواند و اگر اختیار نبود اشکالی ندارد و می‌تواند بعداً بخواند. اصلاً چنین چیزی قابل التزام نیست.

لذا اشکال این است که احتمال دوم از اساس احتمال باطلی است. پس ما سه احتمال نداریم بلکه دو احتمال داریم یا باید بگوییم اینجا «اقض مافات» کاشف از این است که اینجا دو مطلوب در کار است یا باید بگوییم «اقض مافات» موضوعش فوت واجب اول است که یک دلیل مستقل و یک امر مستقل محسوب می‌شود و نفی تبعیت می‌کند.

اشکال به محقق نایینی در مورد مقام اثبات

اما نسبت به مقام اثبات هم ایشان به محقق نایینی اشکال کردند. تقریباً در هر سه دلیل اشکال کردند. محقق نایینی سه دلیل بیان کردند تا ثابت کند که قضاء تابع ادا نیست. یعنی اثبات کند امر دوم یک امر مستقل است که بعد از فوت وقت در واجب موقت، گریبان مکلف را می‌گیرد.

بررسی دلیل اول

دلیل اول ایشان این بود که اساساً قضاء به معنای تدارک است و «اقض» یعنی تدارک و جبران آنچه که فوت شده است. محقق نایینی فرمود: اینجا اصلاً تدارک معنا ندارد، زیرا داخل محدوده وقت که هنوز چیزی فوت نشده است تا بخواهد جبران شود، امر به «ایقاع الصلوة فی الوقت» اصلاً قابل تدارک نیست، زیرا وقت قابل بازگرداندن نیست، امر به ذات عمل نیز هنوز فوت نشده است زیرا هر وقت بخواهد انجام دهد امکان عمل به آن وجود دارد پس اساساً تدارک و قضا و جبران اینجا معنا ندارد.

اشکال ایشان این است که اساساً قضاء آن طور که شما تفسیر کردید نیست، قضاء یعنی «الاتیان بالعمل» قضا به معنای تدارک نیست، قضا به معنای جبران نیست، قضا یعنی «الاتیان بالعمل» بلکه از نظر عرف این ملازم یا مطابق با جبران و تدارک است. کسی که نماز ظهرش قضا شود و شب قضاء نماز ظهر را می‌خواند یعنی اتیان می‌کند به نماز ظهر ولی این ملازم با جبران آن عمل است نه اینکه خودش به معنای جبران عمل باشد، پس قضا به معنای اتیان به عمل است.

اگر گفتیم قضا به معنای اتیان به عمل است و این ملازم یا مطابق با تدارک است، این معنایش تبعیت است. اینکه شما از دل معنای قضاء بخواهید نفی تبعیت را استفاده کنید (زیرا استدلال ایشان این بود که قضا یعنی تدارک و تدارک اینجا در داخل وقت که اصلاً نمی‌شود و بعد از وقت، وقت قابل تدارک نیست و خود ذات العمل که باقی است و فوت نشده است و اصلاً تدارک محقق نمی‌شود) اشکالش این است که اگر بگویید این نمازی که مکلف شب آن را قضا می‌خواند به خاطر یک امر و دلیل مستقل است و ارتباطی با آن ندارد پس این می‌شود اجنبی از او. مصلحتی که شما به دنبال آن هستید و می‌خواهید با خواندن نماز قضای ظهر آن مصلحت را استیفاء کنید یا مرتبط با آن مصلحت فوت شده نماز ظهر در وقت خودش است یا مرتبط نیست، اگر بگویید: این به نوعی می‌خواهد همان مصلحت را استیفاء کند این می‌شود همان قضایی که تابع اداء است. اصلاً تدارک یعنی چه؟ تدارک یعنی این عمل به جای آن عمل باشد، یا بدل آن عمل باشد. حالا که آن مصلحت استیفاء نشد از این طریق استیفاء شود. پس فوت این‌جا اصلاً صادق نیست، زیرا طبیعت قابل فوت نیست. طبیعت در وقت فوت شده است، ولی اصل طبیعت قابل فوت شدن نیست، مصلحتی که برای آن طبیعت در نظر گرفته شده بود آن موقع استیفاء نشده بود ولی الان باید استیفاء شود.

پس محصل اشکال ایشان این شد که در دلیل اول ایشان می‌خواست بگوید: قضا به معنای تدارک است و تدارک اینجا اصلاً تحقق ندارد، زیرا در داخل وقت که انجام نداد، حال که وقت خارج شد دیگر وقت قابل تدارک نیست پس اینجا تدارکی وجود ندارد اگر به لحاظ ذات عمل نیز در نظر بگیریم می‌گوییم: حال که وقت این عمل منتفی شد ولی خودش فی نفسه مطلوبیت دارد و امر به ذات عمل متوجه او شده است، خب این امر اصلاً فوت نشده که بخواهد تدارک شود. محقق نایینی تمام حرفش این بود که اینجا تدارک معنا ندارد یا قابلیت ندارد یا اصلاً چیزی فوت نشده تا بخواهد تدارک شود.

اشکال ایشان این است که قضا به معنای تدارک نیست، قضاء از لحاظ لغوی یعنی اتیان به عمل، منتهی این اتیان به عمل به همراهش تدارک آن مصلحت فوت شده‌ای است که در آن زمان از کف او رفته است نه اینکه جبران عمل و تدارک عمل منظور باشد؛ بلکه جبران مصلحت منظور است، نماز ظهر یک مصلحتی داشت، این مصلحت از کف او رفت ولی وقتی قضا می‌کند و عمل را اتیان می‌کند آن مصلحت را استیفاء می‌کند. قضا یعنی الاتیان بالعمل، منتهی از نظر عرف آوردن آن عمل قهراً به دنبالش جبران آن مصلحت فوت شده را می‌کند، آیا می‌شود آن مصلحت بدون انجام این عمل تحقق پیدا کند؟ پس باید این عمل را بیاورد ولی آوردن عمل به چه منظوری است؟ جبران و تدارک مصلحت. اگر این یک واجب مستقلی باشد که ارتباطی به آن دلیل قبلی نداشته باشد کدام مصلحتی که از دستش رفته را استیفاء کند؟ معنای مستقل بودن، معنای عدم تبعیت این است که این یک واجب است که خودش یک مصلحتی دارد که باید استیفاء کند در حالیکه فرض این نیست، فرض این است که این یک مصلحتی از دستش رفته و باید این مصلحت را دوباره به کف بیاورد و این جز با تبعیت و عدم استقلال قابل تصویر نیست.

بررسی دلیل دوم

دلیل دوم محقق نایینی نیز این بود که در حج نذری و صوم نذری در وقت معین می‌بینیم قضاء ثابت است با اینکه آنچه را که ناذر نذر کرده است با آنچه که به گردن او به عنوان قضا ثابت است دو چیز است. نذر تابع قصد ناذر است یعنی هر طور که نذر کند نذر نیز همانطور منعقد می‌شود. اگر کسی نذر کرده است در یک وقت خاص روزه بگیرد، نذر نیز متعلق می‌شود به این عمل در وقت خاص، نذر تابع قصد است و اینها یک چیز محسوب می‌شوند، دو چیز نیستند. با اینکه یک چیز هستند اما وقتی بحث قضاء روزه نذری به میان می‌آید خود عمل و روزه واجب می‌شود، ولو فی غیر هذا الوقت و این خودش نشان می‌دهد که اینجا کانه ما دو مطلوب مستقل از هم داریم، یکی اداء است که این عمل در وقت خاص انجام شود و یکی ذات العمل است. هر دو یک امر است، یک مطلوب است ولی وقتی مخالفت شد، درست است قصد تعلق گرفته به آن نذر و عمل در وقت خاص اما در عین حال آنجا می‌بینید اصل عمل واجب می‌شود ولو در غیر آن وقت. به همان ملاکی که در آنجا قضاء واجب می‌شود اینجا نیز واجب می‌شود و لازم نیست که پافشاری روی تبعیت قضاء للاداء کنیم.

اشکال بعضی از بزرگان به این دلیل یک اشکال نقضی است که می‌گویند: ما این را نقض می‌کنیم به وقف «لو تعذر الموقوف علیهم» اگر کسی چیزی را برای گروهی در یک مکانی وقف کرده اما حال شرایطی پیش آمده که این متعذر شده است و نمی‌تواند این صرف این‌ها شود، اینجا گفته شده است «بلا حظ الاقرب مکانا» همین موقوف علیهم در نزدیک‌ترین مکان به آن‌ها در نظر می‌گیریم و وقف را اختصاص به آنها می‌دهیم. وقف برای آن گروه خاص شده اما الان متعذر شده است ولی معنایش این نیست که وقف باطل شده است و به هم می‌خورد. وقف صحیح است اما برای گروهی که در مکان اقرب به این مکان هستند، قرار می‌دهیم. یعنی کانه این جا یک وقف است، منتهی منحل به دو قصد می‌شود، یکی قصد به این گروه مثلاً سادات یا فقها، یکی هم فقهای این محل که اگر در این مکان فقیهی نبود، صرف فقیهی یا فقهای که در نزدیکترین محل به آن محل زندگی می‌کنند تعلق بگیرد. در نذر هم همینطور است، اینجا کانه ما دو امر و دو دلیل نداریم، دو نذر و دو وقف نداریم ولی همین وقف انحلال پیدا می‌کند به دو قصد، مطلوب واحد است، مندور واحد است ولی وقتی یکی متعذر شد (صرف مال در گروهی در مکان خاص) حال اگر در آن مکان خاص این گروه نبود این مال صرف همین گروه در نزدیکترین مکان می‌شود. پس اینجا خود به خود با این اتفاقی که می‌افتد کانه آن قصد اول زمینه‌ای برایش وجود ندارد. تعبیر ایشان این است که انحلال به دو قصد پیدا می‌کند، مثل بعضی از عقود که اگر کسی بیع کند و عبد را به شرط اینکه کاتب باشد و عبدی را به عنوان عبد مکاتب می‌خرد، بعد معلوم می‌شود که عبد نوشتن بلد نیست آیا این عقد باطل است؟ در این صورت بیع صحیح است منتهی آن آثاری که به دنبالش می‌آید آنجا ثابت می‌شود. اینجا نیز همین است. پس این مسئله کشف از استقلال امر دوم نمی‌کند.

بررسی دلیل سوم

دلیل سوم که محقق نایینی فرمود این بود که بالاخره یک شرایطی پیش می‌آید که بین امر به قضاء و امر به اداء فاصله می‌افتد و آن جایی است که «لایقی من الوقت الا بمقدار رکعة» آنجا امر ادایی ثابت نیست. زیرا هنوز وقت خارج نشده است، امر قضایی نیز ثابت نیست زیرا هنوز خارج الوقت نشده است. این شرایط در احتمال اول و دوم به هیچ وجه قابل تصویر نیست زیرا در احتمال اول و دوم، امر به فائت متصل به امر واجد است. اما طبق احتمال سوم که امر، یک امر مستقل است، امر اول یک امر است و امر دوم یک امر جدید است قابل تصویر است، اساساً استدلال محقق نایینی این بود که در مواردی که «لایقی من الوقت الا بمقدار

رکعة» اصلاً نمی‌توانیم احتمال اول و دوم را پیاده کنیم زیرا در آن دو احتمال حتماً باید زمان فاقد به زمان واجد متصل باشد. امر ادایی زمانش متصل باشد به امر ادایی. بله در احتمال سوم، بودن این فاصله اشکالی ندارد زیرا اصلاً یک امر جدید است، در احتمال اول و دوم نمی‌شود بین امر ادایی و امر قضایی فاصله انداخت اما در احتمال سوم چون امر جدیدی است هیچ اشکالی ندارد که این فاصله بیفتد.

ایشان در پاسخ به محقق نایینی می‌فرماید: این انفکاک بین زمان اداء و قضا لازم نیست در خود زمان امر باشد. چیزی که مهم است زمان فعلیت امر است یعنی امر به موقت و امر به ذات العمل، بالاخره زمان فعلیتشان فرق می‌کند. آنچه اینجا مهم است این است که هر دو امر موجودند، هم امر به ذات العمل و هم امر به ایقاع العمل فی وقت الخاص، هر دو موجودند منتهی یکی فعلی است و یکی فعلی نیست، نه اینکه این امر بعداً بیاید، آنچه که دلیل اول مثل «اقم الصلوه لدلوك الشمس الی غسق اللیل» آن را ثابت می‌کند، فعلیت وجوب اقامه نماز در این قطعه زمانی است. در همان زمان امر به قضا نیز وجود دارد ولی هنوز امر به قضا فعلی نشده است. بودن دو امر در زمان واحد هیچ اشکالی ندارد، مهم این است که کدام یک در چه زمانی فعلیت دارند و در چه زمانی فعلیت ندارند، لذا دلیل سوم نیز تمام نیست.^۱

بحث جلسه آینده

بیان حق در مسئله.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ منتقى الاصول، ج ۱، ص ۵۱۰ الی ۵۱۲.